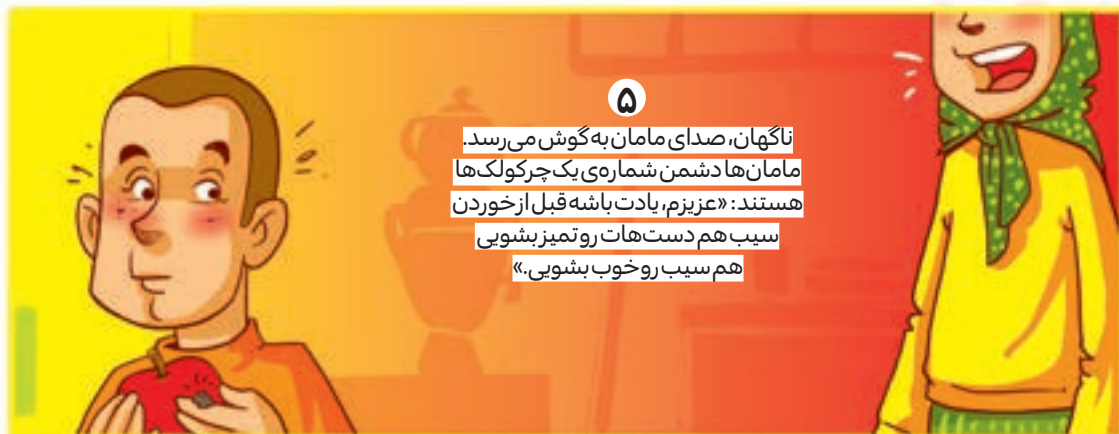


۴



چرکولک طبق نقشه‌اش می‌خواست هر طور شده وارد دهان پسرک شود. آنجا برای او بهترین جای دنیا بود. او می‌توانست در دهان پسرک مدت‌ها با خیال راحت زندگی کند.

۵



ناگهان، صدای مامان به گوش می‌رسد. مامان‌ها دشمن شماره‌ی یک چرکولک‌ها هستند: «عزیزم، یادت باشه قبل از خوردن سیب هم دست‌هات رو تمیز بشویی هم سیب رو خوب بشویی.»

۶



چرکولک به گریه افتاد: «وای وای وای!» پسرک به دست‌هایش نگاه کرد و گفت: «خوب شد مامان یادم انداخت. آره... حتما که آره...»